

امین و مانون باشند و از دانش خود علم گذشته و تدبیر و ادب استواری را به ما افاده بخشند.

نطاحه در وصف کتاب گوید: کتاب رفیق و همنشینی است که هنگام مشغول بودن به کار، با تو سخنی نگوید، و وقتی که در شادی و خوشی هستی، تو را به خود نخواند و برای دیدار خود، از تو تقاضای آرایش ندارد، کتاب همنشینی است که سخنی مبالغه آمیز نگوید و دوستی است که تو را فریب ندهد، و رفیقی است که تو را به ستوه نیاورد، و ناصحی است که از تو برای خود فزونی نخواهد.»^۱

انواع خط

ابن مقفع گوید: ایرانیان را هفت نوع خط است که یکی از آنها به نوشتن دین اختصاص داشت و به آن «دین دفیریه» می گویند و اوستا را به آن نویسند. خط دیگری نیز دارند که به آن «ویش دبیریه» می گویند و ۳۶۵ حرف دارد و به آن فراست (آثار قیافه و زجر و (خودستائی) و تفأل و مانند آن) و شُرُشِر آب و طنین گوش و اشارات چشم و چشمک زدن و ایما و اشاره و امثال آن را نویسند... امام موبد گوید: این خط به منزله مُعَمّا بود، چنانکه در خط عربی هم معماهایی است. - ایرانیان خط دیگری نیز دارند که به آن «کشتج» گویند و ۲۴ حرف دارد و با آن عهد و موامرات و اقطاعات را نویسند و نقش انگشتر و نگارهای جامه و فرش و سکه و درهم فارسیان با این خط است. خط دیگری دارند به نام «کشتج» در ۲۷ حرف که طب و فلسفه را با آن نویسند. و خط دیگری دارند به نام «شاه دبیریه» که فقط پادشاهان در میان خود با آن مکاتبه نمایند و آموختن آن بر مردم ممنوع است... حروف آن نقطه ندارد، پاره ای از حروف را به زبان سریانی قدیم که زبان بابلیان است نوشته و آن را به فارسی می خوانند و عدد آن ۳۳ حرف است و این خط ویژه تمام طبقات مملکت است و خط دیگری دارند که آن را «راس سهریه» می نامند و پادشاهان اسرار خود را برای اشخاص و سایر ملل با آن نویسند که شماره حروف آن ۴۰ حرف است. خط دیگری دارند به نام «راس سهریه» فلسفه و منطق را با آن نویسند و حروف آن ۲۴ و دارای نقطه است.

هجائی نیز دارند که به آن «زوارشن» گویند و آن را جداگانه یا پیوسته نویسنده و در حدود هزار کلمه است و برای جدا کردن متشابهات از یکدیگر به کار می‌رود، مثلاً کسی که بخواهد «گوشت» بنویسد که در عربی «لحم» است (بسرا) می‌نویسد و «گوشت» می‌خواند... به همین منوال هر چه را که می‌خواهند می‌نویسند.^۱

آمیختگی ادبیات فارسی با گزیده آثار عرب

پس از نفوذ نهضت اسلامی در خاورمیانه از قرن سوم هجری به بعد «نویسندگان و گویندگان ایرانی که خود از فرهنگی پخته و پیش‌رفته بهره‌مند بودند، همین که، با منبع فیاض قرآن و سخنان پر مغز علی (ع) و دیگر گویندگان و نویسندگان عرب آشنا شدند، کوشیدند تا این گوهرهای درخشان را «دُرّة القلاده» گفته‌ها و نوشته‌های خویش سازند و آنانکه در سرودن نثر فارسی و آراستن هر چه بیشتر این زبان به زیورهای لفظی و معنوی تعهدی داشتند، مخصوصاً توجه بدین نکته را توصیه می‌کردند.

عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، در ضمن اندرزهایی که به فرزند خود گیلانشاه می‌دهد، در باب آئین دبیری و شرط کاتب چنین نویسد: «و نامه خود را باستعارات و آیات قرآن و اخبار رسول (ص) آراسته دار و اگر نامه پارسی بود، پارسی مطلق منبیس که ناخوش بود، خاصه پارسی دری که نه معروف بود، آن خود نباید نبشت به هیچ حال که خود ناگفته بهتر از گفته بُود.»^۲

و نظامی عروضی آنجا که از فن دبیری سخن می‌گوید و شرایط دبیری را می‌شمارد چنین نویسد: «پس عادت باید کرد به خواندن کلام ربّ العزّه و اخبار مصطفی و آثار صحابه و امثال عرب و کلمات عجم.»^۳

از جمله نویسندگان مشهور ایرانی در قرن چهارم هجری که بدین دقیقه اهتمام خاص داشته‌اند، ابن‌العمید و صاحب ابن‌عباد و بدیع‌الزمان همدانی را باید نام برد...^۴

نویسندگان ایران بعد از اسلام جملگی از سبک و روش واحدی پیروی نمی‌کردند، بعضی ساده می‌نوشتند و گروهی پیچیده و مُعقّد و مصنوع، ملک‌الشعرای بهار در پیرامون «سبک» در

سبک نویسندگان
بعد از اسلام

۱. همان کتاب، ص ۲۲ تا ۲۵ (به اختصار)

۲. کیکاووس بن وشمگیر: قابوسنامه، تصحیح دکتر یوسفی، ص ۲۰۸

۳. نظامی عروضی: چهار مقاله، تصحیح دکتر محمد معین، ص ۳۷

۴. سید جعفر شهیدی: مجله آینده، سال هفتم، ش ۶، ص ۴۴۲ و ۴۴۳

ادبیات فارسی می نویسد: «سبک در اصطلاح ادبیات عبارتست از روش خاص ادراک و بیان افکار به وسیله ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ و طرز تعبیر - سبک به یک اثر ادبی، وجهه خاص خود را از لحاظ صورت و معنی القاء می کند، و آن نیز به نوبه خود وابسته به طرز فکر گوینده یا نویسنده درباره «حقیقت» می باشد.

بنابراین، سبک به معنی عام خود عبارتست از تحقق ادبی یک نوع ادراک در جهان «Conception» که خصایص اصلی محصول خویش (اثر منظوم یا منثور) را مشخص می سازد.

سبک و نوع در عرف ادبیات نباید «نوع» را با «سبک» اشتباه کرد چه نوع (Genre) عبارتست از شکل ادبی که گوینده یا نویسنده به اثر خود می دهد، مثلاً در ادبیات اروپائیان گفته می شود، انواع درام، که نوع خنده آور آن (کُمیک) خواننده می شود پس شکل ظاهری یک اثر ادبی جزء نوع محسوب می شود اما در سبک از سبجیه (Caractere) عمومی اثر شاعر یا نویسنده از لحاظ موضوع و انعکاسات محیط در آن، بحث می شود، بنابراین سبک هم فکر و هم جنبه ممتاز آن یعنی طرز تعبیر را در نظر می گیرد، در صورتی که نوع فقط طرز انشاء را بیان می کند.

با ذکر این مقدمه باید دانست که هیچ گاه نوع از سبک و سبک از نوع بی نیاز نیست... مسلماً در ادبیات پارسی، گلستان سعدی در نوع «مقاله نگاری» با مقامات حمیدی مشترک است ولی در سبک با وی اختلاف دارد، همچنین قصاید عرفی شیرازی در نوع شعر با قصاید عنصری مشترکست ولی از جهت سبک جداست.^۱

به نظر دکتر ذبیح اله صفا شعر فارسی در نیمه دوم قرن پنجم و قرن ششم تا آغاز قرن هفتم از همه حیث در مراحل کمال و مقرون به تنوع و تحول بوده است... بنابراین نمی توان تصور کرد که شاعران این دوره در اندیشه تغییر سبک و روش گفتار خود نبودند، و همچنین نمی توان تحول زبان فارسی را در این دوره که طبعاً منجر به تغییر سبک شعر و نثر شده بود نادیده گرفت.

با توجه به این مقدمات، دوره مورد مطالعه ما، دوره تغییر سبک گویندگان است. موضوع ابتکار در سبک سخنوری بحثی مورد توجه بود، که برخی از شاعران بدین امر اشاره صریح کرده اند مثلاً خاقانی گفته است:

مرا شیوه خاص تازه است و داشت همان شیوه باستان، عنصری و مراد از شیوه باستان، شیوه دوره سامانی است... شاعر معاصر خاقانی یعنی نظامی هم دنبال آوردن طریقه‌ای تازه می‌گشت و از اینکه عاریت دیگران را نپذیرفته بود خشنود بود و می‌گفت:

عاریت کس نپذیرفته‌ام آنچه دلم گفت بگو گفته‌ام
از اواسط قرن پنجم به بعد شاعرانی چون فخرالدین اسعد گرگانی با ترجمه ویس و رامین از پهلوی به شعر فارسی، توانست مکتب قابل توجهی در داستان سرانی ایجاد کند، اندکی بعد از این تاریخ، شاهد نهضت تازه و پراهمیتی در دربار غزنویان می‌شویم و آن کوشش شاعران این دربار در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم است که هر يك متمایل به روش جدید و خاص خود در شعر بودند. مانند مسعود سعد و ابوالفرج رونی و سنائی و جز اینها... شیوه سنائی به درجه‌ای از کمال ارتقا جُست که مطلقاً با شاعران پیش از او قابل مقایسه نیست زیرا او زهد و وعظ و افکار صوفیانه را با منطقی حکیمانه در آمیخت.^۱ در همان حال که شاعران خراسان و مشرق سرگرم ایجاد سبک تازه خود بودند در شمال غربی ایران يك دسته تازه از شعرا ظهور کردند که کار آنان از هر حیث تازگی داشت مانند خاقانی شیروانی، نظامی گنجه‌ای و عده‌ای دیگر.

هدف غائی بعضی از شعرا: چنانکه قبلاً اشاره کردیم گروهی از شاعران سرگرم وعظ و تحقیق بوده‌اند و یا قسمتی از اوقات خود را وقف این کار می‌داشتند و الحق بعضی از آنها مانند ناصر خسرو و سنائی و عطار در کار خود به تمام معنی موفق‌اند، برخی دیگر مانند سوزنی سمرقندی زبان به هزل این و آن می‌گشودند، بعضی تمسک به ذیل دیانت را لازم می‌شمردند و دسته‌ای مانند خیّام سخن از مسائل فلسفی و گروهی بحث در حقایق عرفانی، عده‌ای مدح و فرقه‌ی هجو را پیشه خود می‌ساختند و شاعرانی در همه این مباحث وارد می‌شدند، چنانکه خاقانی در این ابیات گوید:^۲

ز «ده» شیوه کان شیوه شاعریست به يك شیوه شد داستان عنصری
نه تحقیق گفت و نه حکمت نه پند که حرفی ندانست از آن عنصری^۲

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، پیشین، ص ۳۳۶ به بعد (نقل به اختصار)

۲. سبک‌شناسی، پیشین، ص ۹.

گرایش فکری گویندگان

با مطالعه آثار منظوم و منثور شعرا و نویسندگان، نه تنها با سبک ادبی آنان آشنا می‌شویم بلکه می‌توانیم تا حدی محیط اجتماعی، اقتصادی و سیر اندیشه‌های فلسفی، عرفانی و مذهبی را در هر دوره مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم «هر موضوع و فکری شکل و قالبی برای تعبیر لازم دارد خوانندگان يك اثر ادبی از روی مطالعه و آشنائی با شکل اثر، معنی را که منظور گوینده است می‌یابند»^۱ چون فکر در قالب جُمَل بیان می‌شود، بنابراین از مطالعه آثار منظوم و منثور ادبی هر دوره می‌توان به پایه فرهنگ و دانش عمومی مردم در آن دروان تا حدی پی برد. اثر هر گوینده، مظهر و نماینده طرز بینش و ادراک اوست از جهان و محیطی که در آن زندگی می‌کند، - به عنوان مثال از مطالعه اشعار ناصر خسرو قبادیانی می‌توان به دل بستگی او به مذهب اسماعیلیه و توجه و علاقه او به طبقات زحمتکش اجتماع، و مخالفت شدید او با روحانی نمایان و سلاطین مستبد و ستمگر، و دشمنی وی با دستگاه فاسد خلفای عباسی پی برد. - همچنین از مطالعه آثار حجة الاسلام غزالی می‌توان به خوبی با محیط اجتماعی و فکری دوران او آشنا گردید. به طور کلی ادبا و شعرا برای آنکه قادر باشند اثری ارزنده و جاویدان به جهان ادب عرضه کنند، باید اطلاعاتی کلی و عمومی از علوم و معارف زمان خود داشته باشند یعنی از تاریخ عمومی جهان معاصر و کشور خود، از حکمت و فلسفه و جهان بینی صاحب نظران بزرگ، از علم‌الادیان و فِرَقِ گوناگون مذهبی و اصول عقاید و اندیشه‌های آنها، از علوم مثبت و دانش‌هایی که مورد نیاز مردم است و به سعادت و بهروزی مردم کمک می‌کند، مانند علم طب و علم هندسه و دیگر دانش‌ها، کم و بیش اطلاعاتی کسب کنند و بطور کلی يك نویسنده یا شاعر واقعی باید جامعه‌یی را که به نظم یا به نثر به توصیف خصوصیات آن می‌پردازد از جهات مختلف بشناسد. غیر از دانش‌های اجتماعی، اهل ادب باید علوم و دانش‌های ادبی، یعنی صرف و نحو و معانی و بیان و فنون ادبی و دستور زبان و نقد شعر و نقد آثار ادبی منثور و منظوم را به کمک سبک‌شناسی، و علم عروض و قافیه را که هر دو ویژه نظم است به خوبی فراگیرند البته کسانی که با این ظرایف ادبی آشنایی دارند به خوبی می‌توانند از استعمال درست یا نادرست قوافی، و اوزان اشعار آگاه گردند و آثار منظوم ادبی را از جهات مختلف مورد نقد و بررسی قرار دهند.

به نظر استاد بهار: «سبک‌های دوره سامانی، غزنوی و سلجوقی به تدریج تطور یافته در این دوره مبتکری که تصرفاتش در تغییر سبک کاملاً نمودار باشد، دیده نشده است...»

ولی از عصر خاقانی و نظامی به بعد ابتکارهای زیادی از طرف آن دو، و بعد از طرف دیگران در شعر مشهود گردید، از عهد صفویه به مفاد و معنی «سبک» برمی‌خوریم در تذکره «نصرآبادی» به این مضمون که «فلان شاعر تبع اشعار قدما می‌کند، و یا به طرز صائب راغب‌تر است، و با امثال این عبارات، مکرر مصادف می‌شویم و در می‌یابیم که شعر شناسان متوجه «معنی سبک شعر» بودند.

مخصوصاً در تذکره آتشکده آذر مکرر از «طریقه متقدمین» یاد می‌کند.

در قرن دوازدهم هجری «مشتاق» به مخالفت با سبک هندی میان بست و به طریقه و سبک فصحای قدیم شعر گفت. مرحوم هدایت در مقدمه مجمع الفصحاء از طرز، طریقه، سیاق، سبک و شیوه به همین معنی مورد بحث یاد می‌کند، تمایل به پیروی از سبک و شیوه قدما از عهد صفویه به تدریج آغاز شد و در عصر قاجاریه، بازگشت ادبی رواج یافت.^۱

بعضی از علمای زبان شناسی را عقیده بر این است، لغاتی
تأثیر زبان فارسی
که در زبان عرب دیده می‌شود و نظیر آنها در سایر ملل
در زبان عربی
سامی و سُرّیانی دیده نمی‌شود، بی‌شک از لغات آریایی

است که از هندی یا فارسی یا یونانی و یا رومی در آن زبان داخل شده است و لغاتی که به احتمال قوی داخل زبان عرب شده، لغاتیست که جنبه علمی و فنی و فرهنگی دارد، مانند: اسامی ابزارها، مصنوعات، عقاقیر و ادویه، معادن و گلها و حیوانات و جز اینها و تقریباً همه صاحب نظران معتقدند که اعراب از زبان فارسی بیشتر لغت گرفته‌اند تا سایر ملل. زیرا قبل از ظهور اسلام، اعراب بیشتر، زیر نفوذ حکومت ایران قرار داشتند و دیرزمانی مراکز بزرگ عرب، مانند: یمن، بحرین، حیره و حجاز زیر نفوذ ایران قرار داشته و در حقیقت از عهد هخامنشی تا عهد یزدگرد، مدت ۱۲۰۰ سال، اعراب بستگی سیاسی و تجاری با ایران داشتند و با وساطت ایران با هند نیز، به وسیله کشتی نوردان روابط اقتصادی برقرار کرده بودند.

ثعالبی، لغاتی ذکر کرد. که عرب از فارسی اخذ کرده است. مانند: الأبریق، الطّست، الخوان، الطبق، السُّکَّرجه، السَّمور، السَّنْجَاب، القاقم و جز اینها. - علاوه بر این هزاران لغت فارسی است که در زبان عرب وارد شده که بیشتر جنبه سیاسی و اداری دارد، از قبیل: وزیر، خراج، دیوان، دفتر، جهبذ، بُندار، برید جمازه، بدرقه، رستاق، لجام، طراز، شعبذه و

غیره...»^۱

در پایان بحث، استاد بهار متذکر می‌شود: «... مراد این است که گمان نرود، تنها زبان عرب در زبان فارسی تأثیر بخشیده است، بلکه تأثیر زبان و فکر و عقاید فارسی زبانان در عربی کم نیست و می‌دانیم که عرب، پیش از اسلام، لغات فارسی را وارد زبان خود کرده بود... وقتی که تاریخ ادبی ایران را در قرن سوم و چهارم مرور می‌کنیم، می‌بینیم که: «... نثر فارسی که در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم، صدی پنجم لغت تازه‌ای بیش نداشت، در نیمه دوم قرن پنجم از صدی پنجاهم تجاوز کرد و در قرن ششم و هفتم و هشتم تا صدی هشتم نیز کشید، هر چند این معنی یعنی افزونی لغات عرب در همه تألیفات ایران با این سرعت پیش نمی‌رفت؛ یعنی در کتب علمی یا در کتابهای افسانه مانند، و در بعضی تواریخ و اشعار، نویسندگانی بوده‌اند که همواره رعایت اقتصاد کرده و دست از فصاحت و سهولت و روانی نوشته خود برنمی‌داشتند.»

از مجموع مطالعات و تحقیقاتی که خاورشناسان و پژوهندگان ایرانی به عمل آورده‌اند، چنین برمی‌آید که در قرون اولیه، مترادفات و اطناب و موازنه و سجع در نثر عربی نبوده و قرآن نخستین کتابی است که با وجود ایجاز^۲ آراسته به صنایع لفظی و موازنه و تسجیع^۳ و ترصیع است^۴ و در قرن اول و دوم هجری مردم کمتر در خطبه‌ها و مراسلات و تألیفات خود از قرآن تقلید می‌کردند. برخی از محققان می‌گویند، عرب صنعت نثر فنی را از ایرانیان اقتباس کرده است و بعضی گویند از یونان گرفته؛ آنچه مسلم است نثر قابل ذکری از عرب قبل از اسلام در دست نیست.

نثر فارسی قرن سوم و چهارم و پنجم، ساده و بی‌پیرایه و خالی از موازنه می‌باشد و چنانکه گفتیم در نثر پهلوی و نثر عرب قبل از این زمان اثر فن و صنعت نبوده است که ایرانیان از آن تقلید نمایند و از قرن پنجم به بعد، درست يك قرن بعد از آنکه نثر عربی مصنوع شد، این صنایع در نثر دری نیز تأثیر بخشید و رایج گردید و کار تفنن ایرانیان در تقلید از نثر عربی به جایی رسید که آب و رونق و بها و لطف نثر به کلی از میان رفت و گذشته از لغات و امثال و اشعار عربی و فارسی که به عنوان زینت جای به جای داخل کردند و بر طول کلام افزودند، مفاهیم عربی و طرز فکر و بیان و اصطلاح عرب مزید

۱. همان کتاب، ص ۲۵۶ به بعد.

۲. اختصار

۳. کلام موزون

۴. گوهر نشانندن

گردید و نظم و نثری عجیب و بی بنیاد بوجود آمد، که در موقع خود نمونه‌هایی از آن را ذکر خواهیم کرد.^۱

خدمات ایرانیان به ادبیات عرب: چنانکه می‌دانیم پس از استیلای عرب و نفوذ مذهب اسلام اکثر دانشمندان کتب و آثار خود را به زبان عربی می‌نوشتند «ایرانیان نحو و صرف و معانی و بیان را سر و صورتی دادند، ابوعلی فارسی که اصلاً ایرانی بود پیشرو ارباب نحو شد و خود اعراب در پیش او به تحصیل قواعد نحو و صرف مشغول گردیدند، علم معانی و بیان که تا این عصر مستقلاً تدوین نشده بود، به توسط فاضل ایرانی عبدالقاهر جرجانی تألیف و تدوین و قوانین آن منظم گردید، چنانکه متاخرین بر آن چیزی نیفزوده‌اند و کتابهای او سرمشق علمای بلاغت گردید.

در همین عصر، بواسطه اختلاف عقیده ادبا درباره شعرانی مانند مُتَنَبِّی و «ابوتمام» که موافق و مخالف بسیار داشتند و هر دسته از شعرا موافق یکی و مخالفت دیگری بودند، از این رو محافل و مجالسی برای نقد اشعار تشکیل می‌شد. مدرسین بغداد که فقه و فلسفه و حدیث و سایر علوم را تدریس می‌نمودند نیز غالباً زادگان خاك ایران بودند...»^۲

ایرانیان با پیروی از مذهب اسلام و با آشنا شدن با زبان و ادبیات عرب، از اندیشه «آزادی و استقلال» میهن خویش غافل نبودند، تلاش شعوبیه به خوبی علاقه فراوان ایرانیان را به تجدید حیات سیاسی و ادبی خود نشان می‌دهد. کسی که برای نخستین بار در این راه قدم برداشت اسمعیل بن یسار شاعر نامدار عهد هشام بن عبدالملک بود که از گذشته درخشان ایرانیان، و برتری آنان بر اعراب، شجاعانه سخن گفت و در یکی از قصاید خود خطاب به هشام از اصل و نسب و مفاخر ملی ایرانیان یاد کرد:

اصلى کریم، و مَجْدی لایقاس به وْلِی لسان کَحَدِّ السیفِ مسموم
و هشام را با این اشعار متهورانه و نیشدار سخت متأثر و خشمگین ساخت.

شُعوبیّه
از آغاز حکومت عباسیان، یعنی از اوایل قرن دوم هجری تا قرن چهارم، ایرانیان به تبلیغ نظریات استقلال طلبانه خود پرداختند و از راه‌های سیاسی و قیام‌های مذهبی و جنبش‌های اجتماعی و ادبی، در راه

۱. همان کتاب، ص ۲۷۷ به بعد (به اختصار)

۲. بدیع الزمان فروزانفر، مباحثی از تاریخ ادبیات، پیشین، ص ۲۲۴

طرد نفوذ سیاسی اعراب، سعی و تلاش کردند؛ شعوبیه به تازیان مغرور، که از برکت اسلام نام و نشانی کسب کرده و خود را قومی برگزیده و دیگران را غلامان و «موالی» می‌شمردند، به دیده تحقیر و انتقاد می‌نگریستند و به عرب‌های تازه به دوران رسیده، می‌گفتند: اسلام، دین صلح و بی‌سلب^۱ و مساوات و برادری است، چه در سوره حجرات، آیه ۱۳، با صراحت تمام، به بشریت می‌گوید: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکر مکم عندالله اتقیکم، مفاد این آیه این است که: خداوند، بشر را از زن و مرد خلق کرد و آنان را به قبایل و اقوام مختلف تقسیم نمود، تا با یکدیگر آشنایی و همکاری داشته باشند، محترمترین افراد در پیشگاه خدا پرهیزکارترین آنهاست.

به گفته ابن هشام، پیغمبر در حجةالوداع بار دیگر از برابری افراد بشر سخن گفت: «لیس لعربی علی عجمی و لا لعجمی علی عربی فضل الا بالتقوی، الاهل بلغت، اللهم فاشهد، الافلیح الشاهد منکم الغائب» یعنی: عربی بر غیر عرب، و غیر عربی بر عرب رجحان ندارد آیا پیام مرا شنیدید، خدایا گواه باش، شما که در اینجا هستید به غایبان سخن مرا ابلاغ کنید.

همچنین در سوره نساء آیه «۱۳۵» به رعایت اصول قسط و عدالت تاکید شده است: «یا ایهاالذین آمنوا کونوا قوآمین بالقسط، شهداء الله و لو علی انفسکم، اوالوالدین و الاقربین ان یکن غنیاً، او فقیراً فالله اولی بها» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، عدالت را معیار قرار دهید، و اگر اجرای عدالت به زیان خود یا پدران و یا قوم و خویشان خودتان باشد، خدا را شاهد بگیرید، اگر آنان توانگر یا درویش باشند، خدا «و حقیقت» بر آنان اولی‌تر است.

به این ترتیب شعوبیه و کلیه استقلال طلبان و آزادیخواهان ایران با استناد به آیات قرآن و سنت حضرت رسول (ص) و صحابه و یاران او، نفرت خود را از بنی امیه و بنی عباس، و غرور و خودخواهی آنان نشان دادند، تا آنجا که متوکلی در قصیده‌یی که یعقوب بن لیث، برای معتمد خلیفه عباسی فرستاد، به گذشته افتخارآمیز ایرانیان اشاره کرده و به اعرابی که خود را برگزیده امم جهان می‌شمردند گفت: به سرزمین دیرین خود برگردید و به خوردن سوسمار و شتر چرانی بپردازید. اینک بیت اول و آخر این قصیده تاریخی را نقل می‌کنیم:

أنا إبنُ الاكارم من نسل جم و حائز ارث ملوك العجم^۱
و در پایان قصیده خطاب به مهاجمین بی فرهنگ گفت:

...فعودوا الی ارضکم بالحجاز لإکل الضباب ورعی الغنم

حسن تقی زاده، ضمن بحث کلی در پیرامون حیات اجتماعی ایرانیان در طول تاریخ چنین می گوید: «ایران، قبل از اسلام کمتر و بعد از اسلام بیشتر معروض استیلای اقوام خارجی شده است، ولی بزرگترین استیلاها سه تاست، نخست تسلط یونانیان، قریب صد سال مستقیماً و قریب ۴۷۵ سال غیر مستقیم، یعنی در واقع تا دوره حکومت اشکانیان، که قریب پنج قرن طول کشید، سلطه سیاسی یونانیان عملاً وجود نداشت ولی حکومت ایرانی بود؛ دوم استقرار حکومت اسلامی در ایران بیش از دو قرن؛ سوم استیلای مغول و اخلاف آنها و دنباله آن که باز قریب دو قرن دوام داشت. - جای افتخار است که ایرانیان پس از همه این استیلاها، استقلال مدنی و قومی و زبان و آداب خود را از دست ندادند و پس از تیمور و اخلاف بلافصل او، و مخصوصاً پس از ظهور صفویه، استقلال حقیقی پیدا کرده قدعلم کردند.

تسلط یونانیان با وجود طول مدت آن، نفوذ عمیقی در ایران نکرد و البته صدمه و لطمه‌ای کلی هم به ایران نزد، سلطه مسلمانان بسیار اساسی بود و نفوذ آن فوق‌العاده عمیق و کلی و عظیم و مؤثر در تمام شئون سیاسی و اداری و اجتماعی و مدنی و فرهنگی و آیین‌ها و رسوم زندگی اجتماعی ایران بود، به حدی که کمتر استیلایی در تاریخ، این اندازه نفوذ استحاله‌آمیز داشته و شاید نفوذ روم در ممالک غربی اروپا قابل قیاس با آن باشد... تسلط مسلمین عرب، صدمه جبران‌ناپذیر و نامطلوبی به ایران نزد، زیرا زبان فوق‌العاده غنی و پرمایه و وسیع و کاملی به ایران آمد و به تدریج با زبان لطیف و نغز و دلکش آریایی ممزوج و ترکیب شده و به وسیله سخنوران بزرگ و نامدار برای ما زبانی بوجود آورد که لایق بیان همه‌گونه مطالب گردید و نماینده درخشان آن آثار سعدی و حافظ و امثال آنهاست.»^۲

به این ترتیب به علل و جهانی که یاد کردیم پس از نفوذ آئین اسلام در خاک ایران خط و زبان پهلوی در راه زوال افتاد، ولی تا قرن پنجم و ششم هجری به کلی از بین نرفت و شاید تا قریب به هجوم مغول و اوایل قرن هفتم، خط و زبان پهلوی در ایران خوانندگان و نویسندگانی داشته است، پس از حمله مغول، زردشتیان خراسان و سایر بلاد یا از دم تیغ

۱. من از بزرگ زادگان و از نسل جم و وارث ملوک عجم هستم.

۲. ماخوذ از مقاله تحقیقی سید حسن تقی زاده (به اختصار)

گذشتند یا به حکم اجبار و اضطرار به هندوستان و یزد و کرمان گریختند... بالنتیجه، ادبیات مزدیسنا یکباره نیست و نابود شد و آثاری از آن به وسیله مهاجرین و فراریان به هندوستان منتقل گردید و چنانکه می‌دانیم امروز فرا گرفتن ادبیات مزدیسنا برای علاقمندان، نیز کاریست دشوار.

سیر تکاملی ادبیات فارسی پس از اسلام

به نظر یکی از محققان «ایرانیان بی‌گمان فرهنگ کهن خویش را نگاه داشتند، اما اسلام را نیز پذیرفتند، که برای ایشان پدیده‌ای سودمند بود. پس از قبول آئین جدید به عنوان یک دین شرعی، با استفاده از لغات و ادبیات عرب به‌رشد و تکامل زبان فارسی همت گماشتند. اگر امروز بخواهیم واژه‌های عربی را از زبان فارسی امروزی بیرون بریزیم، همان قدر دشوار خواهد بود که بیرون ریختن واژه‌های فرانسوی یا لاتینی از زبان انگلیسی... همچنانکه زبان انگلیسی پس از پیروزی «نرمانها» با واژه‌های لاتینی و فرانسوی با زبان انگلوساکسون در آمیخت و غنی گشت؛ زبان فارسی هم با واژه‌های بسیار فراوان عربی رونقی یافت و قواعد عروضی عربی نیز به شعر فارسی، غنایی بخشید؛ کمتر ملتی آثاری به گوناگونی و زیبایی شعر فارسی و سخنرانی مانند فردوسی، سعدی و حافظ و مولوی و بسیاری دیگر فراهم کرده است، منظومه‌های عرفانی و عشقی و حماسی هم مایه آرایش زبان فارسی هستند و به راستی می‌توان گفت، که شکوه‌مندی نبوغ ایرانی در شعر او جلوه گراست.»^۱ به نظر «فرای» «... ادبیات فارسی را می‌توان به سه بخش درآورد، این طبقه‌بندی بر اساس نوع شعر یا نثر نیست، بلکه مبتنی بر امتیازات اجتماعی و موقعیت شنوندگانی است که اثر برای آنها پدید آمده است... نوع اول را ادبیات ممتاز می‌نامیم، که توسط درباریان برای بزرگان و آموزش یافتگان پدید آمده است؛ نوع دوم، ادبیات عامه است، که نوشته نشده و متضمن قصه‌ها و ضرب‌المثل‌هایی است که غالباً به زبان ساده است؛ نوع سوم، همانا ادبیات عالمان است، که مخصوص مباحث فنی است نه ادبیات؛ این آخرین، آثاری است از روشنفکران و برای

روشنفکران، ظاهراً هر سه گروه با هم درآمیخته‌اند، ولی می‌توان گفت آثار نوع اول برای روشن ساختن ذهن و پسند خاطر فرمانروایان و جنگاوران فراهم شده است و نوع دوم برای عامه مردم و نوع سوم، حاصل کار مردان قلم و طبقه روحانی و دیوانی است. آثار نوع اول در اندرزنامه‌هایی است که به بزرگان و فرمانروایان خطاب شده و از گونه قابوس‌نامه است، بسیاری از مطالب مربوط به ادبیات عامه، در شاهنامه فردوسی و حماسه‌های دیگری مانند، گرشاسب‌نامه و جز اینها مندرج است و گواه محبوبيت ادبیات حماسی در میان مردم می‌باشد. داستانها و قصه‌های عامیانه نیز در ایران سابقه‌ای کهن دارد، شاید ادبیات خاص دانش‌پژوهان بیشتر در مغرب ایران پدیدار شده باشد، این ادبیات مانند همیشه، تنها پیوستگی داشت با گروهی روشنفکر یا طبقه دبیر، که بعدها راه را برای «کتاب» ایرانی گشودند، همین‌ها بودند که بیشتر و حتی شاید غالب آثار ادبی ممتاز و روشنفکرانه عربی را در سه قرن نخستین دوران اسلامی پدیدار ساختند.^۱ در جریان نهضت اسلامی، اعراب و ایرانیان در هم تأثیر متقابل داشتند یعنی بسیاری از اعراب مهاجم، نه تنها آداب و سنن ایرانی را فراگرفتند، بلکه زبان دیرین خود را از یاد بردند و به زبان فارسی سخن گفتند. ابن‌حوقل با صراحت می‌نویسد که: «همه مردم قم شیعه هستند و بیشترشان عرب بودند ولی زبانشان فارسی است.»^۲ همچنین ابن‌حوقل در ص ۳۴۸ کتاب خود می‌نویسد که: بیشتر مردم آذربایجان و نیز ارمنیان به فارسی سخن می‌گفتند و عربی، زبانی بود که برای بازرگانان و دبیران دستگاه حکومتی قابل درک بود.^۳ جاحظ متوفی (در حدود ۲۵۵ هـ و ۸۶۹ م) که ادیبی برجسته بود و در زمان عباسیان می‌زیست، از يك تن فارسی یاد می‌کند که به روزگار او قران می‌خواند و آن را برای عربان که در سوی راست او نشسته بودند و فارسیان که در جانب چپ او بودند، شرح و تفسیر می‌کرد.^۴ ... «در شعر عرب، فارسیانی مانند ابونواس و بشار بن برد بر تازیان پیشی گرفتند. - مبالغه نیست اگر بگوئیم، این کسان بودند که شعر عربی را از سرودهای بیابانی به صحنه جهانی کشاندند تا به دست مردم گوناگون افتاد و بدان طبع آزمایی کردند، طبیعتاً سران کاتبان، در دستگاه دیوانی عباسی، همچون فضل‌بن سهل وزیر مامون و سلف او برمکیان با آنکه ایرانی بودند، در نثر عربی استادی داشتند،

۱. همان کتاب، ص ۳۶ به بعد. (به اختصار)

۲. ابن‌حوقل، ص ۳۷۰.

۳. عصر زرین‌پیشین، ص ۱۲۹.

۴. جاحظ: التاج، ج ۱، ص ۳۶۸.

ایشان هیچ تناقضی نمی‌دیدند، که به سنت کهن ایرانی وفادار بمانند و اسلام را با زبان عربی بپذیرند، دل‌بستگی مأمون نسبت به فارسیان و امیدگی او از عربان که پیوسته پیکار می‌کردند. (طبری بخش سوم، ص ۱۱۴۲) همانا يك احساس فردی بود که بی‌گمان بسیاری در آن شريك بودند، اما تا فرارسیدن این زمان، اسلام مقداری راه در جاده فرهنگ جهانی پیموده بود، بعضی از غیر عربان، مانند ابومسلم خراسانی به فصاحت در زبان عرب مشهور بودند. نباید فراموش کرد، همچنانکه «فوک» گوید: عربانی که در سراسر قلمرو خلافت در شهرها جایگزین شدند، زبان اهل محل را فرا گرفتند، جاحظ از آمدن واژه‌های فارسی در عربی یاد می‌کند و از شاعری «عرب‌العمانی» نام سخن‌ساز می‌کند که منظومه‌هایی در مدح هارون‌الرشید سرود که همه قوافی آن فارسی بود و آشکار است که خلیفه آن را در می‌یافت.^۱ «سپس يك شعر عربی از «اسودبن کریمه» شاهد می‌آورد که شامل ۴۷ لغت است و سیزده تایی آن فارسی است، مرحله در آمیختگی با اهمیت یافتن خراسانیان در دستگاه خلافت در آغاز دوران عباسی آشکار می‌شود؛ وانگهی این دودمان را ایرانیان مسلمانان خراسان بر سر کار آورده بودند و بنابراین شگفت نبود که این استان شرقی چنین پرنفوذ شد. از نظر ارزش «ادبیات عربی زبان عباسی بسیار با ادبیات اموی تفاوت یافته بود، ادبیات عرب در زمان اموی بیشتر در حیطه نفوذ بیابانگردان بود و صفت بیابانی و پیکارجویی و درشتخویی داشت، بعدها شعرای عرب و غیرعرب که به عربی شعر می‌سرودند، از زندگی بدوی دور بودند و بدان شیفتگی و دل‌بستگی نداشتند. با این تغییری که ناچار در زندگی ادبی جهان اسلامی پیش می‌آمد، شعر جدید عربی، گوناگونی فراوان یافت و از نظر فنی صیقلی و پرداخته شد و در آن اندیشه‌های فلسفی و سرنوشت آدمی و مباحث دیگر اجتماعی راه یافت، در عین حال با گذشت زمان، شعر عربی تا قرن دهم میلادی (چهارم هجری) تکامل یافت و متکلف و متصنع شده تا آنجا که آفریننده نثری خاص به نام مقامات یعنی بدیع‌الزمان همدانی قادر بود که شعر فارسی را در يك آن به شعر عربی برگرداند و ابیاتی می‌سرودند که از چپ و راست به یکسان خوانده می‌شد... چنین می‌نماید که ایرانیان که از همه امتیازات زبان عربی در شعر و انواع فنون ادب بهره گرفته بودند رو به فارسی آوردند، نه از آنرو که ضد عرب گشته بودند، بلکه از آن رو که آن را وسیله بسازند برای بیان احساسات، و میدانهای تازه‌ای بیابند و امکانات جدیدی فراهم کنند و شنوندگان و خوانندگان تازه‌ی پیدا کنند...

دستگاه خلافت سرانجام برافتاد، ولی فرهنگ و دین اسلام همچنان باقی ماند و در اختیار رهبران جدید قرار گرفت و به پیشرفت خود ادامه داد... خراسان صحنه بسیاری سرکشیها گشت، در اینجا زبان فارسی جدید جان نو گرفت و شکوفان شد.^۱ چنانکه قبلاً اشاره کردیم فارسی، اصولاً يك لهجه رایج در فارس بود، که حکومت ساسانی آن را تا پایگاه زبان شاهنشاهی برکشید، این زبان بسیاری واژه‌های مادی و پارسی و جز اینها را جذب کرد و زبان مکالمه رسمی شاهنشاهی ساسانی بود، هنگامی که اعراب، دست به کشورگشایی زدند، این زبان در آسیای میانه و تا رود سند همچون زبانی بین‌المللی، در پاره شرقی سرزمین خلافت، پخش شد و عربان و مردم بومی از آن بهره می‌گرفتند، عربی در کتابت، جای پهلوی را گرفت ولی از نظر مکالمه نتوانست جای فارسی را بگیرد.^۲ - «در ورامین نزدیک ری، باستان شناسان قطعات سفالینی یافته‌اند، از قرن نهم و دهم میلادی (سوم و چهارم هجری) که مطالبی به عربی و بعضی به پهلوی بر آنها نقر شده است و نمودار آن است که عربی را مردم بومی یا دبیران در کنار پهلوی به کار می‌بردند...»^۳

«اگر ملت ما به‌رغم تهاجمات و بدبختی‌هایی که از سر گذرانیده، استقلال و فرهنگ و زبان خویش را حفظ کرده است و اگر اکنون ملتی سربلند در فلات ایران به این نام از هستی دم می‌زند... این نتیجه کوشش‌های مردم و نهضت‌های ایشان است، که با قبول اسلام ستمگران خارجی را آبی راحت نگذاشتند و به عناوین گوناگون علم عصیان و مخالفت بر ضد ایشان بر افراشتند، و الا سرنوشت ما چون مصر و سوریه می‌شد که زمانی از خود زبان و فرهنگی داشتند و یا سغد و خوارزم و دیگر نواحی ماوراءالنهر که به دنبال هجوم قبایل ترک و مغول، ترک زبان شدند، آنچه گفتیم، خود نمونه و شاهد بارزی است بر اینکه اگر مقاومت مردم به صورتهای گوناگون نباشد، چگونه ملتی فرهنگ و زبان خویش را که شرط اساسی و ضامن استقلال و شخصیت ملی است، از دست می‌دهد.^۴» به این ترتیب، چنانکه قبلاً نیز یادآور شدیم، از دوره سامانیان، فکر احیاء و ترویج زبان فارسی قوت گرفت. ابوالفضل بلعمی وزیر فرهنگ دوست امیراسماعیل سامانی و دیگر شهriاران و سرداران و زمامداران ایرانی در این راه سعی و تلاش فراوان کردند. کتاب کليلة و دمنه که

۱. عصر زین... پیشین، از ص ۱۳۹ تا ۱۴۱. (به اختصار)

۲. همان کتاب، ص ۱۸۹.

۳. همان کتاب، ص ۱۸۹.

۴. کریم کشاورز: حسن صباح، مقدمه کتاب.

نخست به همت والای ابن مقفع، ایرانی پاك نژاد، در قرن دوم هجری به زبان عربی برگردانده شده بود، در عهد سامانیان به وسیله شاعر نامدار، رودکی به نظم فارسی در آمد، چنانکه فردوسی به این خدمت ارزنده اشاره می کند:

بدانگه که شد در جهان شاه عصر	به نازی همی بود تا گاه نصر
که اندر سخن بود گنجور اوی	گرانمایه بوالفضل دستور اوی
بگفتند و کوتاه شد داوری	بفرمود تا فارسی و دری
برو بر، خرد رهنمای آمدش	از آن پس چو بشنید رای آمدش
کزو یادگاری بود در جهان	همی خواستی آشکار و نهان
همه نامه بر رودکی خواندند	گزارنده را پیش بنشانند
بسفت اینچنین دُر آکنده را	به پیوست گویا پراکنده را

حیات ادبی و فرهنگی ایرانیان قبل از نهضت اسلامی

چنانکه قبلاً اشاره کردیم از زندگی ادبی و فرهنگی ایرانیان در عهد هخامنشیان و اشکانیان، در اثر جنگها و حوادث تاریخی و از بین رفتن اسناد و مدارك و خصوصاً در نتیجه سیاست مغرضانه اردشیر بابکان، در محو آثار فرهنگی و تاریخی قرون گذشته، اطلاعات و مدارك کافی در دست نداریم، استاد «آربری» دانشمند انگلیسی، ضمن بحث در پیرامون ادبیات ایران می نویسد: «در طی سلطنت هخامنشیان تا آخرین روزهای پادشاهان ساسانی، ایران يك دولت مقتدر و يك نمونه کامل استبداد در مشرق زمین بود، که ثروت بیکران در دست گروهی قلیل متمرکز شده بود و يك فرهنگ و مدنیت مادی قابل توجهی بر روی شانه های بیجان توده های مردم بومی به وجود آورده بود، این فرهنگ و مدنیت اصولاً درباری بود و این حقیقت در هیچ رشته هنری بیش از فن نگارش جلوه نمی کند، گذشته از متون اوستایی که خود مذهبی همیشه به سود اشراف بود و فهم و تعبیر و تفسیر آن فقط در دست موبدان بود و به رسم الخطی ضبط می شد که در خور فهم مردم بیسواد نبود، بقیه ادبیات ایران قدیم، حول وحوش دربار سلطنتی دور می زد و کمر بسته، برای حفظ منافع دربار بود. به طوری که از نوشته «آگاسیاس» بر می آمد: دربار ایران، حتی در زمان هخامنشیان، روزنامه رسمی داشت و سلسله های بعدی نیز این کار را